

بنیان‌های اندیشه سیاسی – ۴۲

توماس هابز و جان لاک

در آستانه ورود به جامعه مدنی

دکتر حمید عضدالله

قرارداد انسان‌های هابز یا یکدیگر، خالق لویاتان یعنی همان هیولای ساختگی یا شهریار دیکتاتور است. همان‌طور که هر سلول تحت کنترل و فرمانروایی هیولای عظیم‌الجثه (لویاتان) است، با تکوین حاکمیت نیز هر یک از انسان‌های طبیعی هابز تبدیل به سلولی در بدنه سیاسی می‌شوند که باید تابع و تحت کنترل مخلوق خود باشند. چنین قراردادی فقط میان افراد – و نه میان افراد و دیکتاتور – بنسته می‌شود. به عبارت دیگر آنها هیولا را از طریق پیمانی میان خود، و نه پیمانی میان هابز و تک‌تک انسان‌ها، خلق می‌کنند. از این رو هیچ نقض عهدی در ارتباط با شهریار نمی‌تواند صورت پذیرد، در نتیجه آنها نمی‌توانند پهنانه‌ای برای رهایی خود از بند شهریار دیکتاتور بیابوند. انسان‌های هابز به این دلیل تن به بستن قرارداد می‌دهند که از یکدیگر می‌ترسند و همین ترس است که آنها را متقاعد می‌سازد حقوق طبیعی خود را به دیگری تفویض کنند تا او از منافع آنها دفاع کند. زمانی که هیولا خلق شد، دیگر قدرت او نامحدود است و هیچ‌کس حق انجام کاری خارج از قلمرو او و بدون اجازه او را ندارد. به نظر می‌رسد هیچ توجیهی برای نافرمانی پذیرفته‌نمی‌شود.

برخلاف انسان هابز که در زمان بستن قرارداد، همه قدرت خود را به دیکتاتور تفویض می‌کند، لاک معتقد است ما نمی‌توانیم تصور کنیم که انسان‌ها با بستن قرارداد، خالق سولانی مطلق شوند. برخلاف انسان طبیعی هابز که فقط موجودی خواهان قدرت است و هیچ ارزش اخلاقی را مد نظر ندارد، انسان طبیعی لاک موجودی است اگاه‌تر و با ارزش‌های انسانی، که آنقدرها احمق نیست که برای ورود به جامعه مدنی از همه حقوق طبیعی خود بگذرد و کاملاً تحت کنترل و فرمان یک دیکتاتور درآید. در زمان بستن قرارداد، انسان لاک قدرت مطلق را به حکومت، شهریار، یا هر گونه انجمن سیاسی تفویض نمی‌کند، زیرا اگر چنین کند مانند آن است که ...» وقتی انسان‌ها وضعیت طبیعی را ترک کردند و وارد جامعه شدند، به این توافق رسیده‌اند که همه آنها با جز یک نفر تحت اول قانون قرار دارند و تنها آن یک نفر است که می‌تواند در وضعیت طبیعی بماند و هر کاری که می‌خواهد بکند. این مانند آن است که انسان‌ها را انقدر احمق و نادان تصور کنیم که برای گریز از آسیب گریه‌های وحشی و روباه‌ها، با خرسندی تمام، خود را طعمه شیران کنند.»

خلاف انسان‌های هابز که نه با شهریار، بلکه فقط با خود قرارداد می‌بندند تا خالق یک لویاتان باشند، قرارداد انسان‌های لاک قراردادی است دوجانبه. بر اساس چنین قراردادی «قدرت جامعه، یا قدرت قانونگذاری، که توسط خود مردم ساخته و پرداخته شده است هرگز نمی‌تواند فراتر از صلاح جامعه به کار گرفته شود. این قدرت موظف است جان و مال و آزادی آنها را با رفع نواقص وضعیت طبیعی (از حیث) دشواری و عدم قطعیت... تامین کند. بنابراین هر فردی که قدرت برتر و قانونگذاری یک جامعه را در دست دارد، موظف است بر اساس قوانینی حکومت کند که به آگاهی و تصویب همه مردم رسیده باشد، نه اینکه آن احکام را به میل خود وضع کرده باشد.»^۱ برخلاف انسان هابز که هنگام بستن قرارداد باید از

همه قوانینی که او را در وضع طبیعی هدایت می‌کرد صرف نظر کند و از آزادی‌هایی که داشت بگذرد، برای انسان لاک «فرجام قانون، نه منسوخ یا محدود کردن آزادی بلکه حفظ و توسعه آن است.»^۲

به نظر می‌رسد در قرارداد هابز نوعی ابهام وجود داشته باشد، زیرا او از یک طرف می‌گوید «آنهايي که اجتماعي سياسي تشكيل داده، خود را توسط بستن پيماني محدود کرده و فقط به اعمال و فضاهای‌های یک نفر تن داده‌اند، قانوناً نمی‌توانند بدون اجازه او (لویاتان) میان خود پیمان دیگری، در هر مورد، منعقد کنند و از شخص دیگری اطاعت نکنند.»^۳ به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد هابز همچ گونه نافرمانی از لویاتان را مجاز نمی‌شناسد. از طرف دیگر، او چنین بحث می‌کند که: «مردم تا زمانی وامدار شهریار خویش‌اند و نسبت به او موظفند، که قدرت او پابرجا و قادر به حراست از (حقوق طبیعی) آنها باشد چراکه انسان‌ها هنگامی که هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند از حق‌شان دفاع کند، دارای این حق طبیعی هستند که خود از حقوق خویش حراست کنند و هیچ پیمانی نمی‌تواند از آنها بخواهد که از چنین حقی چشم‌پوشی کنند.»^۴

برای هابز هیچ مساله مهم همگانی وجود ندارد که شهریار آمریت تصمیم‌گیری در مورد آن را نداشته باشد. همچنین به باور او در زمان بستن پیمان نباید چنین فرض شود که ما قدرتی را به شهریار یا هرکس دیگری تفویض می‌کنیم که او با تکلیه بر آن بتواند زندگی ما را بدون هیچ مقاومتی از طرف ما، از ما بگیرد. هیچ پیمانی نمی‌تواند ما را از حق مقاومت در برابر کسی که با کاربرد زور قصد کشتن ما را دارد محروم سازد. **بی‌نوشته:**

۲۰ – جان لاک، رساله‌ای درباره حکومت ، فصل ۷، شماره ۹۳

۲۱ – همان، فصل ۹، شماره ۱۳۱

۲۲ – همان، فصل ۶، شماره ۵۷

23-T. Hobbes, Leviathan, op.cit., p. 134

24-Ibid., p. 167

گفت‌وگو با دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان

... و همچنان جامعه کوتاه‌مدت

مسعود رفیعی‌طالقانی
Mass.rafi@gmail.com

گروه‌اندیشه: گفت‌وگو کردن با دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان استاد برجسته دانشگاه آکسفورد انگلستان آن هم در فصل امتحانات غیرممکن به نظر می‌آمد اما وقتی او با لطف فراوان پرسش‌های «شرق» را به سرعت پاسخ گفت و به گفته خودش برای این کار همه کارهایش را زمین گذاشت حیرت‌آور بود. گفت‌وگویی درباره گذار ایران به توسعه و مولای آن. محمدعلی همایون کاتوزیان متولد ۲۶ آبان ۱۳۲۱ تهران که در ایران وی را به نام همایون کاتوزیان و در خارج از کشور به نام هما کاتوزیان می‌شناسند، اقتصاددان، تاریخ‌نگار و دانشمند علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و منتقد ادبی است که زمینه تحقیق مورد علاقه‌اش مسائل مربوط به ایران است. تحصیلات رسمی دانشگاهی کاتوزیان در اقتصاد و جامعه‌شناسی صورت گرفته و به‌طور هم‌زمان مطالعاتش را در زمینه تاریخ و ادبیات ایران تا سطح پیشرفته اکادمیک ادامه داده است. او در سال ۱۹۶۷ لیسانس‌اش را از دانشگاه بیرمنگام بریتانیا، در سال ۱۹۶۸ فوق‌لیسانس را از دانشگاه لندن و در سال ۱۹۸۴ دکترایش را از دانشگاه کنت در کانتربری اخذ کرده است. در سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۸۶ در انگلستان، ایران، کانادا و ایالات متحده اقتصاد تدریس کرده است و در حال حاضر در بخش مطالعات شرقی دانشگاه آکسفورد مشغول به کار است و سال‌هاست فصلنامه مطالعات ایرانی دانشگاه آکسفورد را سردبیری می‌کند.

– **آقای دکتر نخست از یکی از اساسی‌ترین تعابیر خود شما شروع کنیم؛ «جامعه کوتاه‌مدت». در نظریات شما هست که ایران برخلاف جامعه درازمدت اروپا جامعه‌ای کوتاه‌مدت بوده و در این‌جا جامعه تغییرات – حتی تغییرات مهم و بنیادین – اغلب عمری کوتاه داشته‌اند. شما این وضعیت را نتیجه فقدان یک چارچوب استوار و خدشه‌ناپذیر قانونی دانسته‌اید که می‌توانسته تداومی درازمدت را تضمین کند اما این وضع به وجود نیامده و به کوتاه‌مدت بودن جامعه ایران انجامیده است. سوال این است که چه عواملی را در کوتاه‌مدت بودن جامعه ایران موثر می‌دانید؟**

اجازه دهید در ابتدا عرض کنم که پاسخ کامل بنده به همه این پرسش‌ها را می‌توان به ویژه در سه کتاب زیر یافت: تضاد دولت و ملت، نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب (نشر نی)، دولت و جامعه در ایران، اقتراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار (نشر مرکز)، اقتصاد ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامیاب عزیزی (نشر مرکز) و مقاله «جامعه کوتاه‌مدت» که در بخارا چاپ شده است. کوتاه‌مدت بودن جامعه ایران دقیقاً به این خاطر بود که در تاریخ ایران (در قیاس با اروپا) که تا شش تاروم وجود نداشت، در نتیجه نه شاه می‌دانست که تا شش ماه و یک سال دیگر چه خواهد شد، نه وزیر، نه تاجر و نه هیچ‌کس دیگری. البته آینده در هیچ‌جا صد درصد قابل پیش‌بینی نیست ولی در جامعه‌ای که هر اتفاقی ممکن بود بیفتد چشم‌انداز قابل اعتمادی نسبت به آینده، گاهی حتی در مقیاس یک یا دو سال وجود نداشت. در نتیجه تقریباً هر تصمیمی بر مبنای کوتاه‌مدت قرار داشت. مثلاً کسی که در ولایت فارس والی می‌شد هیچ نمی‌دانست یک ماه دیگر عزل می‌شود یا پنج سال دیگر. بنابراین اصل را بر این می‌گذاشت که یک کوتاه‌ترین مدت تا جایی که می‌توانست «بار خود را ببندد». و چنان که فتحعلی‌شاه به سرجان‌ملکم گفته بود شاه هم نمی‌توانست بداند چه کسی جانشین او خواهد شد. به هر حال کوتاه‌مدت بودن جامعه سبب می‌شد (و ظاهراً هنوز هم می‌شود) هر کسی – در دولت یا در کل جامعه – تصمیمات خود را بر مبنای آینده نزدیک بگذارد و این سستون به آن ستون فرج است، «یه سبب را که به هوا پرتاب کنی صد تا چرخ می‌خورد تا به زمین برسد»، «ایران مملکت امکانات است» و...

– **در سایر تعابیر اصطلاحاتی کلیدی مانند استبدادی بودن، هرج و مرج طلب بودن و افراط و تفریطی بودن جامعه ایران بسیار به چشم می‌خورد. به کار بردن این تعابیر حاشیه مطالعه روی نوعی جامعه آماری در ایران بوده یا صرفاً واجد مثال‌ها و مصادق‌های تاریخی است؟ به هر حال آنچه در تاریخ و فرهنگ ایران به چشم می‌خورد بیشتر به نوعی توسعه‌طلبی و فراز تمدنی گرایش داشته است...**

برای کار بردن این مفاهیم حاصل ۴۶ سال کار و تحقیق مداوم در علوم اجتماعی. در تاریخ ایران و اروپا، در جامعه‌شناسی تاریخی ایران و اروپا و در اقتصاد سیاسی ایران است که ۳۰ سال اول آن به کلی در انزوا گذشت و جز در موارد استثنایی اگر کسی می‌توجهی می‌کرد جز به شیوه نفی و انکار و استهزا و ناسزا نبود. کتاب‌های من نشان می‌دهند نظارم (چه درست و چه غلط باشد) با کاربرد روش‌های جهانی علوم اجتماعی و مبنای شواهد بی‌شمار تاریخی ایران و اروپا تکوین شده‌اند. منظم و منسجم‌اند، ویژگی‌های اساسی جامعه ایران را دقیقاً شناسایی می‌کنند و پرسش‌هایی را در مورد تاریخ، سیاست و جامعه ایران پاسخ می‌دهند که نظریات معمول برخاسته از تاریخ و جامعه اروپا به آنها پاسخ قانع‌کننده‌ای نداده‌اند. اما «توسعه‌طلبی و فراز تمدنی» را نفهمیدم و در نتیجه نمی‌توانم درباره آن ابراز نظر کنم.

– **چه عواملی سبب شده جامعه ایرانی نتوانسته در سال‌های قرن بیستم که شاهد تحولات چشمگیری در جهان بوده‌ایم، در مسیر توسعه و پیشرفت قدم بگذارد؟ به هر حال تحولات غرب بسیار سریع و فزاینده – حتی با ریشه‌های استعماری – در گوشه‌گوشه جهان مطرح شده است. آیا این عوامل همچنان به پیشینه‌های اجتماعی و تاریخی ایرانیان بستگی داشته است؟**

بله قرن بیستم را نمی‌توان از ۲۵ قرن تجربه و تاریخ جدا کرد. طبیعی است که در دهور و قرون گوناگون جزئیات حوادث و وقایع یکسان نبوده‌اند. از جمله اینکه تکنولوژی ایران در قرن بیستم حتی با قرن نوزدهم متفاوت بود و نیز بعضی جهات دیگر مانند تمرکز اداری و میزان دخالت دولت در امور اجتماعی. اما رندهای هرج و مرجی دولت و جامعه و کوتاه‌مدت بودن چشم‌اندازها که یکی از نتایج آن است به اشکال جدید همچنان بر سر جای خود بود. – **آیا اصلاحات کسانی چون قائم‌مقام، امیرکبیر و مصدق و سایر مصلحان اجتماعی بدون در نظر گرفتن بسترهای فرهنگی – اجتماعی ایرانیان بود که به زودی به شکست مواجه شد یا اینکه جامعه ایران به دلیل آنچه شما برمی‌شمارید اساساً جامعه‌ای اصلاح‌ناپذیر بوده است؟**

قائم‌مقام مرد دانشمند و بالیاقی بود ولی اصلاحات

چندانی نکرد یا فرصت نیافت بکند. امیرکبیر صرف نظر از

کوشش برای علوگیری از فساد مالی و جز آن بیشتر نظرش

به امورهای علمی و تکنولوژی و نیز تمرکز اداری دولت

اندیشه



اروپایی دولت مشروعیت نداشت و بسته به این بود که چه کسی پس از مردن یا از بین رفتن یک پادشاه زورشی می‌رسد که جانشین او شود. در اروپا جانشینی طبق سنت‌های عمیق و پایدار یا قوانینی صورت می‌گرفت و کاملاً قابل پیش‌بینی بود، یعنی تقریباً در حیات هر پادشاهی روشن بود که جانشین او که خواهد بود و به این ترتیب جانشین او مشروعیت می‌یافت. برخی صاحب‌نظران معتقدند دوران گذار به این شکل که امروز و به خصوص از سال‌های اصلاحات در ایران – به بعد از آن صحبت می‌شود، مطرح نیست و آن را قبول ندارند و معتقدند ایرانیان واجد گونه‌ای خاص از توسعه‌یافتگی و تحول شده‌اند که «تحول ایرانی» محسوب می‌شود و سختی‌تی یا مدل توسعه غربی ندارد و اساساً در افتادن ایران در مدل توسعه غرب را اشتباه می‌دانند. شما دوران گذار در ایران را از چه زمانی آغاز و مطرح‌شده می‌دانید و نیز به باور شما ما در چه مرحله‌ای از این دوران هستیم؟

راستش این است که من نمی‌دانم منظور از «دوره گذار»، گذار از چه وضعی به چه وضعی دیگر است و مدت آن کم و بیش چند وقت است. «تحول ایرانی» تا امروز در مجموع از همان سنخ است که در بالا صحبت را کرده‌ایم و به این معنا مسلماً سختی‌تی یا توسعه غربی ندارد. آنچه از حدود ۱۰۰ سال پیش به این سو «مدل غربی» تصور می‌شد این خیال خام بود که با یک رشته تقلیدهای سطحی می‌توان در ظرف ۲۰، ۱۰ سال نه تنها توسعه یافته بلکه عیناً فرانسه یا امریکا شد. من این را «شبه‌مدیریتسم» نامیدم و شرح آن به ویژه در کتاب اقتصاد سیاسی ایران – که ۳۳ پار پیش نوشتم – آمده است. اما توسعه یا هر «مدلی» که باشد باید بلندمدت و همه‌جانبه باشد و بسیاری از ویژگی‌های تاریخی دولت و جامعه ایران را درنوردد. این چیزی است که نه فقط صد سال پیش در ژاپن صورت گرفت، بلکه امروز هم در چین، کره جنوبی، هند، مالزی و... تا اندازه زیادی پیش آمده است یا مدل‌های گوناگون.

– **مدل توسعه و پیشرفتی که به کار جامعه ایرانی می‌آید از دیدگاه شما چیست؟ به تعبیر دیگر معنای توسعه‌یافتگی و بروز مدرنیته در وضع اجتماعی ایران را چگونه می‌دانید؟ تعبیر اندیشمندان و متفکران متفاوت است و هر یک نوعی از تحول را در چشم‌انداز توسعه ایران ترسیم می‌کنند که هر کدام نیز به نوعی مورد نقد و انتقاد قرار دارد. دیدگاه شما در این باره چیست؟ نظر بنده – ولو به اختصار – در پاسخ‌های بالا آمده یا مستتر است.**

– **آیا شما نیز در تحلیل‌های خود از وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از اصطلاحاتی نظیر «ایران جماعت» استفاده می‌کنید؟ در نگاه کلی چند صریح است که این اصطلاحات را در تحلیل کنش‌های گونه‌گون ایرانیان به کار بگیریم و آیا این کار به نوعی پاک کردن صورت‌مساله محسوب نمی‌شود؟ به عبارت دیگر تعبیری نظیر خلق و خوی ایرانیان تعبیر صحیحی هستند و می‌توان ایرانیان را واجد برخی ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی خاص دانست یا اینکه این تعابیر در تحلیل‌های ما جنبه کارکردی یافته‌اند؟**

هر جامعه‌ای دارای نوعی روانشناسی اجتماعی و عادات و خلقیات است که البته تغییرناپذیر نیستند ولی تغییرشان نیز آسان نیست. ایران نیز از این اصل کلی مستثنی نیست و این را هم در تاریخ هم در روزگار ما می‌توان مشاهده کرد. عده‌ای معتقدند در جهان کنونی هیچ ملتی عقب‌مانده محسوب نمی‌شود و همه ملت‌ها دارای تحولات درونی خود هستند که نباید با سایر نقاط دنیا مقایسه شود و گر نه موجب یأس و سرخوردگی اجتماعی می‌شود. دیدگاه شما در این باره چیست؟

تا تعریف روشنی از عقب‌ماندگی در دست نباشد نمی‌توان پاسخ دقیقی به این پرسش داد. اینکه «ملت‌ها دارای تحولات درونی خود هستند» امری بدیهی است اما اینکه می‌گویید قیاس با جوامع توسعه‌یافته «موجب یأس و سرخوردگی می‌شود» می‌رساند که چنین ملت‌هایی به رغم «تحولات درونی خود» هنوز توسعه نیافته‌اند.

– **ساختار اجتماعی و سیاسی ایران به غیر از آلمان‌هایی که شما همواره برشمرده‌اید اساساً دارای چه فاکتورها**

و ویژگی‌های مهمی است؟ به هر رو مسیر تحولات

در ایران در ۲۰۰ سال گذشته صفحات درخشانی نظیر

انقلاب مشروطه و خود انقلاب اسلامی را که بر پایه

جنبش‌های مطالبه‌محور بوده‌اند نیز داشته است...

یکی از نتایج ویژگی‌هایی که برای دولت و جامعه ایران

تعریف کردم این بود که جنبش‌پذیری طبقاتی زیاد بود و مثلاً

ممکن بود هر کس با هر پیشینه‌ای ثروتمند یا وزیر شود. اما به

سال پنجم ■ شماره ۱۰۰۵ شوق

اندیشه‌های مسی

تجربه‌های زبانی
شعر و روشنگری–۲
علیرضا عباسی

دریافت هرگونه وجه زیباشناختی در اثر هنری از این قاعده مستثنی نیست و با مولفه‌های درونی مخاطبان ارتباط تنگاتنگی دارد یعنی همان ویژگی‌های منحصر به فردی که انسان‌ها از آن برخوردارند (مانند تخیل، تصور و تفکر). پس این اصل قابل پذیرش است که وجود اندیشه در کنار شاخصه‌های دیگر برای شکل‌گیری اثر هنری یکی از شاخصه‌های موثق و موثر است چه‌سا که هنرمند و مخاطب به فراخور اندیشه خود قادر به شکل‌دهی اثر هنری هستند و هر کدام در این زمینه نقش بسزای خود را ایفا می‌کنند. نکته حائز اهمیت در اینجااست که نوع به کار روی هریک از آلمان‌های درونی هنرمند در یک اثر هنری منجر به ایجاد ژانر متمایز و متفاوتی از جهان‌نگری وی در آن اثر هنری می‌شود و این جهان‌نگری هرچه متناسب‌تر و منطبق‌تر بر معیارها و مصادیق هم‌عصر با خود باشد امکان همذات‌اندیشی و مشارکت در فعل آفرینش هنری را برای مخاطب محفوظ خواهد داشت.

این نکته که مولفه‌های درونی هنرمند در کسب تجربه‌های بیرونی اعم از داده‌های فرهنگی، اجتماعی و نیز موقعیت‌های زیستگاهی خود متغیر و تاثیرپذیر است، می‌تواند در تفاوت کاربری آنها موثر باشد. پس اولین مهم در این زمینه توجه به وضعیت زمان حال خاصه در اجتماع پراپروان برای هنرمند است و این توجه شامل گستره‌ای وسیع است که در کنار زیبایی‌ها دربرگیرنده زشتی‌ها، چالش‌ها و تناقضات نیز می‌تواند باشد.

هنرمند جزء افرادی از جامعه است که علاوه بر تجربه‌های اکتسابی خویش به طور قابل توجهی از تجربه‌های ذهنی نسبت به دنیای اطراف خود برخوردار می‌شود و غلیان حالات شغف و تاث را نسبت به ادراکات و آموخته‌هایش از جهانی که خود می‌شناسد، زمینه‌ساز گرت‌بردراری از حقایقی است که به طور نسبی از آنها آگاهی می‌یابد.

در مباحث نقد، هنگامی که با چارچوب‌هایی نظیر ریشه‌های روان‌شناختی، ویژگی‌های انسان‌شناسی و هسته‌هایش و نیز مواضع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مواجهیم به وضوح درمی‌یابیم که هنر به طور قابل ملاحظه‌ای دربرگیرنده و موشکافنده هستی و چیستی است و بدون اغراق هیچ زاویه‌ای از وجوه موجودیت و وجود از گستره هنر خارج نمی‌ماند.

توجه به آلام انسانی و نیز شگفتی و شادی‌های هستی بر اساس همان تجربه‌های ذهنی است که هنرمند در خود احساس می‌کند پس نمی‌توان ویژگی‌هایی را از مقوله هنری تمیز داد که به کنشکش‌های درونی نمی‌انجامند، خاصه که این ویژگی‌ها متضمن حقایق عمومی و زندگی اجتماعی باشند که خصصه‌ای انسانی هستند.

اگر بخواهیم هنر را به هر نحوی از پرداختن به واقعیت و حقیقت منع کنیم در واقع منکر اصل اندیشه‌ی که هایدگر معتقد است هنر یکی از راه‌های اساسی تحقق حقیقت است و اینکه او نامستوری را حقیقت می‌پسندارد. در واقع کنار زدن غبار از همه آن چیزهایی که در صحنه وجود پنهان ملدنداند و می‌توان دریافت این پنهان‌شدگی و عیار آلودگی مشمول روزمرگی‌های زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها نیز هست که در دسته حقایق قرار دارند.

وجود چالش‌ها و تناقضات در مناسبات و مشترکات انسانی زمینه‌ساز توجهات ویژه‌ای است که هنرمندان را تحریک به واکنش می‌کند و نوع واکنش در آنها، معمولاً در ارائه اثر هنری‌شان بازتاب می‌یابد.

شعر به عنوان شاخه‌ای ویژه از هنر به دلیل امکان برخورداری‌اش از مولفه تفکر فانیتی موثر در پرداختن به چیستی‌ها، مفاهیم و موضوعات دارد، آنچنان که علاوه بر ایجاد شگفتی و تحسین در مخاطب به خاطر ویژگی خلق به صورت قابل توجهی، توانایی ایجاد فکر را دارد و هرچند مستقیماً مبلغ یا منکر موضوع یا مفهومی نیست اما قابلیت تحلیل را دارد و از این‌شاخصه‌ای است که در تعاریف روشنفکری با آن مواجهیم.

پس شعر بستر قابل توجهی برای کار فکری است که می‌تواند منتقد وضعیت‌ها و تحلیلگر وقایع باشد و در عین حال از معیارهای دریافت زیبایی هنری بهره ببرد و در صورتی که در لایه‌های زیربنای‌شناسانه خود به ایجاد فکر در مباحث جمعی منجر نشود، شکلی از کار روشنفکری را در خود جای داده است.

خبر

انسان و آینده



سیر تحولات در عرصه‌های مختلف، به خصوص تحولات بزرگ در علم و تکنیک، حکایت از ورود انسان به آینده‌ای بسیار متفاوت دارد به طوری که در سال‌های اخیر «آینده‌پژوهی» به ضرورتی در تمامی قلمروها تبدیل شده است. در صورت‌های متعارف تفکر در باب آینده تلقی غالب ثبات و طبیعت آدمی، تغییر و تحول برای تقسیم و فهم آنچه امروز در پیش رو داریم، ثابت نمی‌کند. از یک سو تحولات در تکنیک، تصور مالوف از ثبات طبیعت و ذات انسان را تهدید می‌کند. از سوی دیگر فهم عوامل تغییردهنده اندیشه و فرهنگ، باعث احساس بحران در هویت و ذات انسان شده است. بر همین اساس پرسش از انسان آینده به سرپرستی همین تفکر فلسفی معاصر تبدیل شده است. نخست هفگی شهر کتاب امروز ساعت ۱۷ به بررسی پرسش «انسان و آینده» اختصاص دارد که به حضور دکتر محمدرضا بهشتی و دکتر علی‌اصغر صلح در مرکز فرهنگی شهر کتاب واقع در خیابان شهید بهشتی، خیابان شهید اکبر حسینی (بخارست)، نبش کوچه سوم ضرب‌المثل‌های است که می‌گوید: بیله دیکر بیله جفتند، بر گراز می‌شود و ورود برای علاقه‌مندان آزاد است.